درایت در اسارت جهالت

مروری بر تاریخ ایران از هخامنشیان تا امروز



به باور من، دو هزار سال است که درایت ایرانی در اسارت جهالت گرفتار است. از مقنی‌ای که آب را به روستا رساند تا آموزگاری که امروز جرئت پاسخ دادن به شاگردش را ندارد، مسئله یکی است. چه کسی اختیار دارد آنچه را می‌داند به کار ببندد؟

پیمان بخشایش، جراح تروما

MD, PhD, MBA

۲۹ آبان ۱۴۰۵ · ۲۰ نوامبر ۲۰۲۶

درایتی که در شوشتر می‌توان دید

من زادهٔ آبادانم. وقتی به تاریخ ایران فکر می‌کنم، یکی از نخستین جاهایی که به ذهنم می‌آید شوشتر است. کسی که آب کارون را به آسیاب می‌رساند باید شیب آبراه را می‌شناخت. اگر آب را بیش از اندازه به یک سو می‌انداخت، کشاورز پایین‌دست تاوانش را می‌داد. امروز نام بسیاری از آن آدم‌ها را نمی‌دانیم، اما هنوز می‌شود کنار کارون ایستاد و حاصل داوری‌شان را دید. این همان چیزی است که من درایت می‌نامم. آدمی بداند چه می‌کند و عاقبتِ تصمیمش را برای دیگران بسنجد. [۱]

به باور من، دو هزار سال است که درایت ایرانی در اسارت جهالت گرفتار است. این اسارت را در فاصلهٔ میان دانستن و اختیار داشتن می‌بینم. در هر دوره آدم‌هایی داشتیم که راهی پیش پای کشور گذاشتند. گاهی توانستند رصدخانه بسازند، مدرسه باز کنند یا آب به شهری برسانند. اما فردای همان مدرسه یا آبادی چه اندازه به رأی یک فرمانروا، به تعصب یک صاحب‌منصب یا به ترس از پرسیدن بسته بود؟ برای فهم این دو هزار سال، می‌خواهم از روزگاری دورتر آغاز کنم، از هخامنشیان که به چشم من روشن‌ترین نمونهٔ پیوند جسارت و درایت در تاریخ ایران‌اند.

هخامنشیان و اعتبار یک مُهر

برای من، لوح گِلی کوچکی از بایگانی باروی تخت‌جمشید به اندازهٔ ستون‌های آن حرف دارد. در دورهٔ داریوش، مسافری که برای کاری دیوانی راه می‌افتاد می‌توانست با سند مُهردار در منزل بعدی آذوقه بگیرد. کسی که آذوقه را می‌داد، مقدارش را ثبت می‌کرد. مسافر مجبور نبود در هر آبادی از اول ثابت کند کیست و برای چه به راه افتاده است. از شکوه هخامنشی معمولاً آنچه را مانده می‌بینیم. پشت آن ستون‌ها، این توانایی هم بود که مردمانی با زبان‌ها و مهارت‌های گوناگون بتوانند به کار یکدیگر اعتماد کنند. [۲]

در هنر و معماری آن دوران، مردم سرزمین‌های گوناگون دست داشتند. به نظر من، جسارت هخامنشی در همین بود که از دانش دیگران بهره می‌گرفت و آن را در طرحی به کار می‌انداخت که خود برگزیده بود. در سنت دیرپای قنات هم همین پیوندِ دانش و سازمان را می‌بینیم. مقنی می‌توانست با شیبی بسیار کم آب را کیلومترها زیر زمین پیش ببرد. اما اگر اهالی نمی‌توانستند بر سر نوبت آب و هزینهٔ لایروبی به توافق برسند، مهارت بهترین مقنی نیز آیندهٔ روستا را تضمین نمی‌کرد. فلسفهٔ تمدن برای من از همین‌جا آغاز می‌شود. آدم‌ها برای مسئله‌ای که از توان یک نفر بیرون است، راهی پیدا می‌کنند که نسل بعد هم بتواند به آن تکیه کند. [۳]

پس از اسکندر، چه چیزی را توانستیم از نو بسازیم؟

با لشکرکشی اسکندر در سدهٔ چهارم پیش از میلاد، شاهنشاهی هخامنشی فرو ریخت. سلوکیان بر بخشی بزرگ از قلمرو آن فرمان راندند و اشکانیان به‌تدریج قدرت را از شرق پس گرفتند. در نِسا، از مراکز آغازین اشکانی در ترکمنستان امروز، نشانه‌های هنر یونانی را کنار سنت‌های محلی می‌بینیم. آنچه برای من جالب است انتخابی است که همین آثار ثبت کرده‌اند. مردمی که اقتدار سیاسی خود را بازمی‌یافتند، هنوز می‌توانستند از هنر مردمی که زمانی بر آنان چیره شده بودند چیزی بیاموزند. استقلال چنین اعتمادبه‌نفسی هم می‌خواهد. [۴][۵]

ساسانیان از سدهٔ سوم میلادی حکومت تازه‌ای برپا کردند. در شوشتر، بخشی مهم از شبکهٔ تاریخیِ بندها، آبراه‌ها و آسیاب‌ها در همین دوران شکل گرفت. هر آسیاب به آبی وابسته بود که از جای دیگری می‌رسید. این وابستگی را خوب می‌فهمم، به‌خصوص وقتی می‌شنوم که می‌گویند ایران با فروش نفت آباد می‌شود. کارون پیش از آسیاب هم جاری بود. آنچه به مردم نان رساند، دانشی بود که به کار بستند و قراری بود که برای نگهداری آبراه با یکدیگر گذاشتند. [۱]

پس از فتح ایران، چه چیز در زبان فارسی زنده ماند؟

در سدهٔ هفتم میلادی، سپاهیان عرب به ایران آمدند. با مرگ یزدگرد سوم در ۶۵۱ میلادی، دودمان ساسانی پایان یافت. دگرگونی دینی و زبانی جامعه قرن‌ها طول کشید. بخشی از مقاومت ایرانیان به چشم هیچ لشکرنویسی نمی‌آمد. خانواده‌ای که نوروز می‌گرفت، پدری که نام ایرانی برای فرزندش برمی‌گزید و کسی که داستانی را به زبان خود برای کودکی بازمی‌گفت، میان آن کودک و مردمی که پیش از او زیسته بودند رشته‌ای نگه می‌داشت. نسل‌ها بعد، در بخارای سامانی، رودکی فارسی می‌سرود. فردوسی تاریخ و افسانه و اندوه این سرزمین را به زبانی سپرد که هنوز می‌توانیم با آن از پدر و فرزند و داد و بیداد سخن بگوییم. [۶][۷][۸]

وقتی از «دوران طلایی اسلام» سخن می‌گوییم، من دوست دارم لحظه‌ای کنار بستر بیمار رازی درنگ کنیم. رازی نشانه‌های آبله و سرخک را از هم بازشناخت و فرقشان را نوشت تا طبیب بعدی هم بتواند آن را ببیند. ابن‌سینا به عربی برای خوانندگانی در سرزمین‌های گوناگون نوشت و «دانشنامهٔ علایی» را به فارسی نوشت. بیرونی و خوارزمی نیز هر یک بر آنچه می‌شد اندازه گرفت و فهمید افزودند. نام یک دوران به‌تنهایی نمی‌گوید چه کسی زحمت دیدن و سنجیدن را کشید. برای من، آن بیمار و پزشکی که مشاهداتش را به دست همکارش رساند، جای دقیق‌تری برای یافتن سهم ایران در تاریخ علم‌اند. [۹][۸]

خیام و طوسی چگونه به یک پاسخ اعتماد می‌کردند؟

در دورهٔ سلجوقی، خیام و همکارانش برای اصلاح تقویم کار کردند. پرسشِ ظاهراً ساده‌ای پیش رویشان بود. اول بهار دقیقاً چه روزی است؟ جواب، به رصد و محاسبه و فرصتِ تکرار احتیاج داشت. پس از ویرانی‌های هجوم مغول، در روزگار ایلخانی، خواجه نصیرالدین طوسی در ۱۲۵۹ میلادی کار ساخت رصدخانهٔ مراغه را آغاز کرد. مؤیدالدین عُرضی، ابزارساز و دانشمند دمشقی، در این طرح با او همکاری داشت. نبوغ طوسی به‌تنهایی برای برپا شدن رصدخانه کافی نبود. کسی باید ابزار دقیق می‌ساخت، کسی باید هزینه را می‌پذیرفت و گروهی باید آن‌قدر کنار هم می‌ماندند که مشاهدهٔ امشب را با مشاهدهٔ سال بعد بسنجند. [۱۰][۱۱]



رصدگران در حال اندازه‌گیری جای ستارگان. تصویرسازی تخیلی با الهام از رصدخانهٔ مراغه، با استفاده از هوش مصنوعی.

در روزگار تیموری نیز در کارگاه‌های کتاب‌آرایی هرات، در افغانستان امروز، خطاط و نگارگر و مُذهّب روی یک نسخه کار می‌کردند. در یک صفحهٔ کتاب می‌شود اثر چندین دست را دید، بی‌آنکه یکی جای دیگری را گرفته باشد. این بخش از تاریخ برای ایران فردا گران‌بهاست. مرزهای سیاسی امروز، تمام جغرافیایی را که زبان فارسی و اندیشهٔ ایرانی در آن بالیده‌اند در بر نمی‌گیرند. تمدنی که در بخارا و هرات از همسایگانش آموخته، امروز هم می‌تواند با جهان کار کند و صاحب امضای خودش بماند. [۱۲]

اصفهان صفوی و دو چهرهٔ قدرت

در اصفهانِ شاه عباس می‌شود از بازار قیصریه وارد میدان نقش‌جهان شد و مسجد و کاخ را هم در همان میدان دید. من به بافنده‌ای فکر می‌کنم که باید پارچه‌اش خریدار می‌داشت و به معماری که برای ساختن گنبد به مهارت کاشی‌کار اعتماد می‌کرد. همین دولت که برای هنر و دادوستد میدان ساخت، مذهب رسمی را هم پشتوانهٔ اقتدار خود قرار داد. کسی می‌توانست در ساختن آن میدان سهم داشته باشد و در عین حال برای ابراز باورش آزاد نباشد. همین هم‌زمانی است که تعبیر «اسارت» را برای من معنا می‌کند. [۱۳][۱۴]

پس از فروپاشی صفویان، قدرت نظامی نادرشاه افشار پهنه‌ای وسیع را زیر فرمان او برد. از آن قرن، من بیشتر به یادگار کریم‌خان زند در شیراز فکر می‌کنم، شهری که خودم در آن پزشکی خواندم. بیش از دو قرن از ساخت بازار وکیل می‌گذرد و مردم هنوز آنجا خریدوفروش می‌کنند. این هم معیاری برای سنجش زمامدار است. وقتی نامش از سر زبان‌ها افتاد، آیا بنّایی، کاسبی یا شاگردی می‌تواند از راه آنچه او بنا کرده زندگی‌اش را پیش ببرد؟ [۱۵]

دارالفنون گشوده شد، امیرکبیر برکنار شده بود

در تاریخ قاجار، سرگذشت امیرکبیر شاید روشن‌ترین تصویر این دو هزار سال باشد. او برای دارالفنون آموزگار آورد تا جوان ایرانی در تهران پزشکی و مهندسی بیاموزد. در دسامبر ۱۸۵۱ که مدرسه گشایش یافت، امیرکبیر را از صدارت کنار گذاشته بودند. مدرسه ماند و شاگرد پرورد. اما کشوری که به تشخیص آن مرد احتیاج داشت، چگونه اختیار سرنوشتش را تا این اندازه به خواست دربار سپرده بود؟ [۱۶]

نیم‌قرن بعد، مشروطه‌خواهان دست روی همان زخم گذاشتند. اگر اختیار مملکت در دست اشخاص بماند، چه تضمینی هست که فردا مدرسه را نبندند یا بودجه‌اش را جای دیگری خرج نکنند؟ در مهر ۱۲۸۵، نخستین مجلس شورای ملی گشوده شد. میان داشتن مجلس و برخورداری از آزادی راه درازی بود، اما ایرانیان برای پرسش خود جایی ساخته بودند. از آن پس می‌شد علناً پرسید چه کسی مالیات می‌گیرد، در کجا خرج می‌کند و به چه کسی جواب می‌دهد. دموکراسی پارلمانی که من برای ایران می‌خواهم، ادامهٔ همین مطالبه است. [۱۷]

پهلوی، پیوندی میان دانشکده و میدان کار

در دورهٔ رضاشاه، تأسیس دانشگاه تهران در ۱۳۱۳ و پایان ساخت راه‌آهن سراسری در ۱۳۱۷ فقط چهار سال با یکدیگر فاصله داشت. راه‌آهنی به طول ۱٬۳۹۴ کیلومتر، دریای خزر را به خلیج فارس وصل کرد. دولت ایران با ده‌ها پیمانکار از کشورهای مختلف کار کرد و هزینهٔ ساخت از مالیات‌های داخلی آمد. در همان سال‌ها، ایران صاحب دانشگاهی شد که می‌توانست برای ادارهٔ کشور طبیب و حقوق‌دان و مهندس تربیت کند. برای من اهمیت دورهٔ پهلوی در همین هم‌زمانی است. اگر ریل بگذاری و مهندس تربیت نکنی، نگهداری راهت دست دیگری می‌ماند. اگر مهندس تربیت کنی و میدان کاری به او ندهی، چمدانش را می‌بندد. [۱۸][۱۹]

در دوران محمدرضاشاه، زنان در ۱۳۴۲ به حق رأی رسیدند و سپاه دانش آموزگاران جوان را به روستاها برد. در نگاه من، آنجا که زن در انتخابات سهم پیدا کرد یا کودکی دور از مرکز توانست خواندن بیاموزد، نوسازی معنایی پیدا کرد که به زندگی یک نفر مربوط بود. امروز که از میراث پهلوی دفاع می‌کنم، مقصد سیاسی‌ام را هم روشن می‌گویم. من خواهان پادشاهی مشروطه و دموکراسی پارلمانی‌ام. می‌خواهم وزیر به نمایندگان منتخب جواب بدهد و استاد دانشگاه بتواند تصمیم همان وزیر را در روزنامه نقد کند. نسل ما می‌تواند دستاورد نوسازی را بگیرد و تضمین آزادی را به آن بیفزاید. [۲۰][۲۱][۲۲]

از آبادان تا لیدز، آنچه از انقلاب ۵۷ با خود بردم

من انقلاب را در کودکی دیدم. در آبادانِ کودکی من، صنعت نفت هم نان خانواده‌ها را می‌داد و هم زندگی شهر را به آدم‌هایی از جاهای مختلف جهان وصل می‌کرد. بعد جنگ ایران و عراق رسید. برای کسی که جنگ را در کودکی دیده، واژهٔ «ویرانی» به نقشهٔ مرزی محدود نمی‌ماند. معنایش این است که یک بچه دیگر نمی‌داند مدرسه‌اش، خانه‌اش و فردایش چه خواهد شد. بعدها در شیراز پزشکی خواندم، در ۱۹۹۸ از ایران رفتم و امروز در لیدز جراح تروما هستم. این راه شخصی را در «چهرهٔ یک انقلاب» نوشته‌ام. میلیون‌ها ایرانی هر کدام روایت خودشان را دارند. [۲۳][۲۴]

داوری من دربارهٔ انقلاب ۵۷ از همین زندگی می‌آید. بخش‌هایی از چپ و نیروهای مذهبی بر سر برانداختن پادشاهی هم‌صدا شدند. حکومتی که برآمد، به نام ولایت فقیه برای ایمان و پوشش مردم و برای آنچه فرزندشان در مدرسه می‌آموزد تعیین تکلیف کرد. از نظر من، جهالت در جمهوری اسلامی همین‌جا قدرت سیاسی پیدا می‌کند. شاگرد سؤال خوبی می‌پرسد، معلم جواب را می‌داند و پیش از حرف زدن به عاقبتش فکر می‌کند. هزینهٔ آن سکوت در هیچ بودجه‌ای نمی‌آید. در «آزادسازی منابع» و «آیندهٔ آموزش در ایران» هم از این نوشته‌ام که چگونه کشوری می‌تواند هم نفت داشته باشد، هم دانشگاه، و جوانش ناچار شود حاصل آموخته‌هایش را جای دیگری به کار بگیرد. [۲۵][۲۶][۲۷]

دی‌ماه و حق خانواده‌ها برای دانستن

برای من، کشتار دی‌ماه خطی کشید که دیگر نمی‌شود از روی آن به زندگی پیشین برگشت. هیئت حقیقت‌یاب سازمان ملل، ۱۸ و ۱۹ دی ۱۴۰۴، برابر با ۸ و ۹ ژانویهٔ ۲۰۲۶، را مرگبارترین روزهای آن اعتراضات دانسته است. پشت هر عدد، خانواده‌ای هست که حق دارد بداند چه کسی دستور داد، چه کسی شلیک کرد و عزیزش چگونه جان باخت. ایرانیان برای رسیدن به دنیای مدرن تا امروز بهای سنگینی پرداخته‌اند. من که کارم درمان مجروح است، بهای تاریخ را با آنچه بر تن و زندگی یک انسان می‌ماند می‌سنجم. وظیفهٔ سیاسی ما این است که از جان مردم نگهداری کنیم و این بها را تا جایی که در توانمان است پایین بیاوریم. [۲۸]

حملهٔ آمریکا و اسرائیل به ایران در ۲۸ فوریهٔ ۲۰۲۶ و کشته‌شدن علی خامنه‌ای، مسئلهٔ جانشینی را از فرضیه به واقعه بدل کرد. در ۸ مارس، مجلس خبرگان مجتبی خامنه‌ای را جانشین پدرش اعلام کرد. از نگاه من، همین انتقال در رأس دستگاه ولایت نشان داد که میان بقای تشکیلات و رضایت ملت چه فاصله‌ای هست. من جمهوری اسلامی را رفتنی می‌دانم. اما نه روز پایانش را می‌دانم و نه کسی می‌تواند تضمین کند که فشار خارجی یا حضور میلیونی مردم به‌تنهایی چه نتیجه‌ای خواهد داد. پرسش روز گذار برای من خیلی مشخص است. چه کسی داروی بیمارستان را می‌رساند؟ چه کسی امنیت همسایه‌ای را که رأی دیگری دارد حفظ می‌کند؟ چه نهادی تضمین می‌کند که حاکم بعدی هم بتواند انتخاباتی را ببازد و کنار برود؟ [۲۹][۳۰]

حرف من با اروپا، آمریکا و اسرائیل

سال‌هاست از سیاست مماشات دولت‌های اروپایی انتقاد می‌کنم. وقتی مخالف ایرانی در یک پایتخت اروپایی هم از تعقیب در امان نباشد، دیگر نمی‌شود سرکوب را مسئلهٔ داخلی ایران دانست. در ژوئیهٔ ۲۰۲۵، چهارده دولت در بیانیه‌ای مشترک از تلاش سرویس‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی برای کشتن، ربودن و آزار مخالفان، روزنامه‌نگاران و شهروندان یهودی در اروپا و آمریکای شمالی سخن گفتند. در ۱۹ فوریهٔ ۲۰۲۶، شورای اتحادیهٔ اروپا رسماً سپاه پاسداران را در فهرست تروریستی اتحادیه قرار داد. امروز، ۲۰ نوامبر، در بروکسل، رهبران اتحادیه و بریتانیا خواستند تهران به حملات ترکیبی در خاک اروپا پایان دهد و در همان بیانیه از راه‌حل دیپلماتیک نیز حمایت کردند. نقد من همین‌جاست. ارزش دیپلماسی را از امنیت انسانی بسنجید که زیر تهدید زندگی می‌کند. مماشات با دستگاهی که او را تعقیب می‌کند باید پایان بگیرد. [۳۱][۳۲][۳۳]

دوستی با مردم اسرائیل برای من معنایی شخصی و عملی دارد. در اسرائیل هم پدر و مادری هستند که می‌خواهند فرزندشان با امنیت به مدرسه برود. در ایران هم پدر و مادری هستند که از جنگ و از حکومتِ جنگ‌طلب به تنگ آمده‌اند. آینده‌ای که من می‌خواهم برای هر دو خانواده جا دارد. ایران می‌تواند با اسرائیل در بازچرخانی آب و پزشکی سوانح، با آمریکا در پژوهش و فناوری، و با کشورهای اروپایی در صنعت، آموزش فنی و تجارت شریک شود. این انتخابی است که من برای ایران می‌خواهم. هیچ دولت خارجی وکالت رأی مردم ایران را ندارد. کشور نودوسه میلیونی ما می‌تواند با اختیار خود، متحدی باسواد، مستقل و قابل اتکا در خاورمیانه باشد. [۳۴]

درایت ایرانیان در خانه و در مهاجرت

در یک پژوهش استنفورد، با بررسی انتشارات علمی سال‌های ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۹، حدود صدوده هزار پژوهشگر ایرانی‌تبار شناسایی شدند که با دانشگاه یا مؤسسه‌ای پژوهشی در خارج از ایران پیوند داشتند. همان پژوهش شمار مهاجران متولد ایران را در ۲۰۱۹، با احتساب اقامت‌های غیردائم، حدود ۳٫۱ میلیون نفر برآورد کرد. این اعداد تاریخ و تعریف مشخصی دارند. چیزی که هیچ‌یک نمی‌شمرند آن تماس تلفنی ساده‌ای است که یک پژوهشگر می‌تواند با همکار سابقش بگیرد. برای من، همین توانِ یافتن آدم درست در شهر و زبانی دیگر، از ارزشمندترین دارایی‌های ایران است. [۳۵]

فرض کنیم گروهی در خوزستان می‌خواهد آب هدررفتهٔ یک شبکهٔ شهری را کم کند. مهندس همان شهر می‌داند فشار آب در کدام محله می‌افتد و کدام لوله چند بار شکسته است. همکار ایرانی‌اش در اروپا شاید روش تشخیص نشت را بشناسد. سازنده‌ای در داخل می‌تواند بگوید کدام قطعه را می‌شود همین‌جا تولید کرد. شهرداری باید بتواند برای یک محله بودجه بگذارد، نتیجه را با اندازه‌گیریِ پیش و پس از تعمیر منتشر کند و اگر روش جواب داد آن را به محلهٔ بعد ببرد. در چنین کاری کسی از خارج برای اهالی نسخه نمی‌پیچد. مردم محل مسئله را تعریف می‌کنند، پولش حساب دارد و نتیجه‌اش از شیر آب خانه معلوم می‌شود.

در پزشکی هم تصورش برایم دشوار نیست. جراح ایرانیِ شاغل در خارج می‌تواند با دعوت همکاران یک بیمارستان در ایران در جلسهٔ بررسی شکست درمان شرکت کند. گفت‌وگو به فارسی انجام می‌شود، مقاله‌ای را می‌توان از سوئدی یا انگلیسی خواند و پرسش تازه را همان گروه در ایران پی گرفت. اگر یک پرستار جوان بتواند بی‌واهمه بگوید کجای کار خطا شده است، راه اصلاح باز می‌شود. کشوری که چنین آزادی کوچکی را در بخش جراحی تاب نیاورد، چگونه می‌خواهد در سطح ملی از خطاهایش درس بگیرد؟ این است منظور من از آزادسازی منابع و از به کار گرفتن آموخته‌های میلیون‌ها ایرانیِ پراکنده در جهان.

آزادی درایت را از کجا خواهیم شناخت؟

من به نقش شاهزاده رضا پهلوی در گرد آوردن ایرانیانی که خواهان گذارند باور دارم. از نظر من، پایدارترین پشتوانهٔ این همبستگی پیمانی است که حتی مخالف سیاسی من هم بتواند به آن تکیه کند. او باید بتواند حزب بسازد، نامزد شود و اگر رأی آورد، حکومت کند. زن ایرانی باید برای تحصیل، کار و ادارهٔ زندگی خودش صاحب اختیار باشد. ایرانیانی که در خانه به زبان‌های گوناگون سخن می‌گویند باید در برابر یک قانون از حقوق برابر برخوردار باشند. چنین پیمانی می‌تواند به سرمایه‌گذار جرئت سرمایه‌گذاری بدهد و به دانشمند اطمینان بدهد که نتیجهٔ ناسازگار با عقیدهٔ وزیر، به قیمت شغلش تمام نمی‌شود. [۲۲]

من آیندهٔ ایران را گاهی در فاصلهٔ میان دو شهر می‌بینم. دختری در آبادان راه بهتری برای درمان یک آسیب پیدا می‌کند. سال‌ها بعد، جراحی در لیدز همان روش را به شاگردش می‌آموزد. برای من مهم است که آن دختر بتواند در آبادان بماند، یافته‌اش را بیازماید، نظر استادش را نقد کند و نتیجه را به نام خودش منتشر کند. اگر هم راهی پیدا کرد که من سال‌ها در اتاق عمل اشتباه رفته‌ام، بتوانم از او بیاموزم. پس از دو هزار سال، آزادیِ درایت ایرانی برای من چنین معنایی دارد. آن دختر برای کاری که بلد است، در سرزمین خودش اختیار داشته باشد.

منابع و نوشته‌های پیشین

۱. یونسکو، سازه‌های آبی تاریخی شوشتر

۲. دانشگاه شیکاگو، ریچارد هَلُک، الواح باروی تخت‌جمشید

۳. یونسکو، قنات ایرانی و شیوهٔ تقسیم آب

۴. دانشنامهٔ ایرانیکا، امپراتوری سلوکی

۵. یونسکو، دژهای اشکانی نِسا

۶. دانشنامهٔ ایرانیکا، فتح ایران به دست اعراب

۷. دانشنامهٔ ایرانیکا، نوروز در دوران اسلامی

۸. دانشنامهٔ ایرانیکا، ایران در دورهٔ اسلامی، سامانیان و فرهنگ فارسی

۹. کتابخانهٔ تاریخ پزشکی دانشگاه آلاباما در بیرمنگام، رازی و توصیف آبله و سرخک

۱۰. دانشنامهٔ ایرانیکا، عمر خیام و ستاره‌شناسی

۱۱. دانشنامهٔ ایرانیکا، نصیرالدین طوسی در ریاضیات و نجوم

۱۲. موزهٔ ملی هنر آسیایی اسمیتسونین، هنر کتاب در ایران و آسیای مرکزیِ سدهٔ پانزدهم

۱۳. یونسکو، میدان نقش‌جهان اصفهان

۱۴. موزهٔ متروپولیتن، هنر صفویان پیش از ۱۶۰۰ میلادی

۱۵. دانشنامهٔ ایرانیکا، بازار وکیل شیراز

۱۶. دانشنامهٔ ایرانیکا، دارالفنون، تأسیس و سال‌های نخست

۱۷. دانشنامهٔ ایرانیکا، پیشینهٔ فکری انقلاب مشروطه

۱۸. دانشنامهٔ ایرانیکا، آموزش عالی در ایران و تأسیس دانشگاه تهران

ادامهٔ منابع

۱۹. یونسکو، راه‌آهن سراسری ایران

۲۰. دانشنامهٔ ایرانیکا، انتخابات در دوره‌های قاجار و پهلوی

۲۱. دانشنامهٔ ایرانیکا، سپاه دانش

۲۲. پیمان بخشایش، «ملت‌سازی»، وب‌سایت نویسنده، ۲۰۲۶

۲۳. پیمان بخشایش، «چهرهٔ یک انقلاب»، وب‌سایت نویسنده، ۲۰۲۶

۲۴. دانشنامهٔ ایرانیکا، جنگ ایران و عراق

۲۵. دانشنامهٔ ایرانیکا، زندگی سیاسی روح‌الله خمینی و انقلاب ۱۳۵۷

۲۶. پیمان بخشایش، «آزادسازی منابع»، نسخهٔ بایگانی نویسنده و انتشار اینترنتی، ۲۰۲۶

۲۷. پیمان بخشایش، «آیندهٔ آموزش در ایران»، وب‌سایت نویسنده، ۲۰۲۶

۲۸. شورای حقوق بشر سازمان ملل، گزارش هیئت حقیقت‌یاب ایران، سند A/HRC/63/61، بند ۲۷، سپتامبر ۲۰۲۶

۲۹. رویترز، گزارش کشته‌شدن علی خامنه‌ای و اعلام جانشینی مجتبی خامنه‌ای، ۸ مارس ۲۰۲۶

۳۰. پیمان بخشایش، «ساختن تمدن بزرگ ایران را از امروز آغاز می‌کنیم»، دست‌نوشتهٔ ۲۸ ژوئیه و نسخهٔ منتشرشده، ۲۰۲۶

۳۱. بیانیهٔ مشترک چهارده دولت دربارهٔ تهدیدهای سرویس‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی، ۳۱ ژوئیهٔ ۲۰۲۵

۳۲. شورای اتحادیهٔ اروپا، قرار گرفتن سپاه پاسداران در فهرست تروریستی، ۱۹ فوریهٔ ۲۰۲۶

۳۳. بیانیهٔ نشست اتحادیهٔ اروپا و بریتانیا در بروکسل، بند ۱۳، ۲۰ نوامبر ۲۰۲۶

۳۴. صندوق جمعیت سازمان ملل، گزارش جمعیت جهان ۲۰۲۶، جدول شاخص‌های جمعیت، ردیف ایران

۳۵. پروژهٔ ایران ۲۰۴۰ دانشگاه استنفورد، مهاجرت و خروج سرمایهٔ علمی از ایران، ۲۰۲۰

دو تصویر این مقاله با هوش مصنوعی ساخته شده‌اند. تصویر جلد، تخت‌جمشید و مهندسان امروز را کنار هم می‌آورد. تصویر مراغه برداشتی هنری از کار اخترشناسان آن روزگار است.